

متن نامه رفیق
ارد شیرآوانسیان

www.iran-archive.com

به پیوست نامه رفیق اردشیر آوانسیان عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران به علی خاوری، اکبر شاندرمنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و داود نوروزی و نیز پاسخ بابک امیرخسروی به نامه‌ی ایشان را در اختیار توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب و همچنین اعضای حزب توده‌ی ایران قرار می‌دهیم. از رفقا تقاضا می‌شود از بخش بیرونی آن اکیدا خودداری نمایند. زیرا نویسنده‌ی نامه تقاضا کرده‌است که انتشار این نامه کاملا درونی باشد.

افسوس که نسل جوان، این مبارز خستگی ناپذیر را آنگونه که شایسته‌است نمیشناسند. کوشش خواهیم کرد در فرصت دیگری بیوگرافی همه جانبه‌تری از زندگی و فعالیت وی را منتشر سازیم. ذیلا به معرفی کوتاه ایشان بسنده می‌کنیم.

رفیق اردشیر آوانسیان از سال ۱۹۲۲ تا ۱۳۰۱ عضو حزب کمونیست ایران و از سال ۱۹۲۶ تا ۱۳۰۵ عضو کمیته‌ی مرکزی آن بوده‌است. اردشیر یادگار دورانهای جنبش کمونیستی ایرانست. خاطرات او از انقلاب کیلان و رهبران برجسته حزب کمونیست ایران نظیر حیدر عمواوغلی، سلطانزاده، نیک بین، حسایی، ذره، ارانی و... و مبارزات کمونیستهای ایرانی در دوران رضاشاه و سپس حزب توده‌ی ایران تا به امروز هیجان انگیز است.

رفیق اردشیر در زمان رضاشاه به مدت دوازده سال در زندان و تبعید بسر برده. پیکارجویی و مبارزات او در زندان و مردانگی‌اش زبانزد خاص و عام بوده‌است. در کتاب یادداشتهای زندان خاطرات جالب این رفیق به‌تحریر درآمده‌است.

اردشیر از پایه‌گذاران حزب توده‌ی ایران و هسته‌ی کمونیستی آنرا تشکیل میداده‌است و به حق رهبر عملی و واقعی و پیش‌کسوت همگان در حزب توده‌ی ایران در سالهای اول حیات حزب بوده‌است. به علت پیگرد پلیس و مقامات امنیتی و محکومیت غیابی به اعدام، رفیق اردشیر بنا به تصمیم کمیته‌ی مرکزی مجبور به مهاجرت شد. در مهاجرت هم همیشه فعال و لحظه‌ای آرام نداشت. مواضع او در پلنوم وسیع چهارم، در کمیته‌ی مرکزی الهام بخش نیروهای سالم در رهبری و در حزب بوده‌است.

خاطرات بسیار جالب و آموزنده‌ی رفیق اردشیر در مدت فعالیت سیاسی - اجتماعی‌اش در ایران که هم انعکاسی از زحمات و فعالیت‌های خستگی ناپذیر این مبارز کهنسال راه زحمتکشان و هم مبین چگونگی پایه ریزی حزب توده‌ی ایران در کشور و بویژه در آذربایجان میباشد و گوشه‌های بسیار ظریف و ناگفته‌ای از حیات حزب توده‌ی ایران را در بردارد. این خاطرات در اختیار ماست و امیدواریم در اولین فرصت ممکن در اختیار عموم قرار بدهیم.

رفیق اردشیر نمونه‌ی یک کمونیست تمام عیار، از عناصر نادریست که در تمام شرایط و اوضاع و احوال استقلال رای و اندیشه، اصولیت، وفاداری و ایمان به آرمانهای کمونیستی و طبقه‌ی کارگر ایران را با اعتقاد عمیق به کشور شوراها توأم داشته‌است. شهامت، صداقت، رک‌گویی، درستکاری، پرهیزکاری، سازش‌ناپذیری و انسانیت از جمله‌ی ویژگیها و صفات برجسته‌ی این کمونیست کهنسال میباشد.

باشد که مضمون و مطالب و افشاگریهای این نامه، به دنبال استعفانامه‌ی رفیق اکبر شاندرمنی، آخرین تردیدها را برای خوشباورترین افراد حزب تودی ایران که هنوز هم نسبت به خاورینا و سیستم معیوب حزب توده‌ی ایران امید بسته‌اند پایان دهد.

بابک - اردیبهشت ۶۶ (مه ۱۹۸۷)

www.iran-archive.com

رفقای گرامی علی خاوری، اکبرشاندرومنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و نوروژی!

سلام بر شما!

دهم ماه دسامبر ۱۹۸۶ رفقا خاوری و سیاوش کسرانی آمدند منزل من (در ایروان) و گفتند "ما آمدیم نزد شما تا مخصوصا با شما ملاقات کنیم." اتفاقا اولین بار بود که سیاوش را دیدم. او شاعر معروف ماست. گفتم حالا که آمده‌اید برای ملاقات من، بفرمایید حاضرم گوش کنم. علی خاوری را تا بخواهید با قیافه‌ای نگران، ناراحت و ترسان دیدم. بقول عوام معلوم بود آشی را که او و همکارانش (صفری و لاهروودی) پخته بودند، کار را به بحران حزب کشانده‌اند. طی یک روزونیم سخت بین خاوری و من مجادله شد. من ایرادهای زیادی به او گرفتم. جمعا شش ساعت و نیم گفتم و شنود ما طول کشید. من سخت به او حمله می‌کردم، تمام کارهای غیر حزبی را یادآور می‌شدم. او شاید دهها بار تکرار کرد که او اشتباه کرده‌است! اما بطور کنکرت نمی‌گفت که اشتباهات او چه بوده‌است. من گفتم تو بکلی خودت را باخته‌ای. بنظرم رسید او مقامی بدست آورده که این ریاست او را کجیح کرده‌است. من در این نوشته نمیتوانم جزئیات گفتم و شنودمانرا روی کاغذ بیاورم. کوشش خواهم کرد مسائل اصلی و مهم را یادآور شوم. اینک حرفهای اصلی من:

پلنوم هیجدهم حزب از سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده‌است. (دسامبر ۱۹۸۳) ما آنروز ارگان حزبی نداشتیم. تو خودت آمدی در جلسه، مانند رئیس جلسه را اداره می‌کردی. تو گفته بودی که با یک عده از رفقا مشورت کردیم و پلنوم را دعوت کردیم. هنوز هم نکته‌های اینعده چه اشخاصی بودند. شما چنین حقی نداشتید. بایستی جلسه‌ای دعوت میشد از تمام اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی و این جلسه بود که میتوانست مقدرات حزب را تعیین کند. اینکار را نکردید و بدون اطلاع و رای تمام اعضاء کمیته‌ی مرکزی چند نفر مانند فراکسیون مقدرات حزب را بدست گرفتید. گفتم، صفری در پلنوم ۱۸ آمد و گفت در تهران کمیته‌ی مرکزی حزب توده مرا از کمیته‌ی مرکزی اخراج کرده است. گفتم خود تو "یعنی خاوری" هم در تهران رای داده بودی که صفری از کمیته‌ی مرکزی اخراج شود؛ حالا بگو ما هم بدانیم چگونه صفری اخراج شده را وارد جلسه‌ی پلنوم کرده‌ای؟ این یکی از حقه‌هاییست که تو "خاوری" انجام داده‌ای. تو رای و تصمیم کمیته‌ی مرکزی حزب را لگدمال کرده‌ای. (اینرا هم بگوئیم که کمیته‌ی مرکزی تهران قویترین کمیته‌ای بوده‌است بعد از مهاجرت). صفری اخراج شده بوده

چون فراری (دزرتیر) شناخته شده بود. از خاوری پرسیدم که تو در پلنوم ۱۸ نکفتی چگونه صفری اخراجشده دوباره وارد کمیتهی مرکزی شد؟ خاوری این جواب را داد. "وقتی من تصمیم گرفتم پلنوم دعوت کنم خواستم از صفری کمک بخواهم." البته او از صفری کمک خواست! تعجب آنست، خاوری که خود عضو هیات اجراییه در ایران بود، خواست از صفری کمک بطلبد. چه کمکی؟! البته صفری این نوع تجربیات را داشت. ولی خاوری، در ایران از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت و در شوروی هم در ایوانوا معلمی زبان فارسی انجام میداد. این نقشه روشن میشود که خاوری احتیاج بصفری داشت. این احتیاج چه بود؟ شاید صفری به او قول داده که تو میشوی دبیر اول حزب، منم که صفری اخراج شده از کمیتهی مرکزی ام، دوباره میشوم عضو کمیتهی مرکزی حزب توده.

توی حزب قاعده‌ی کلی است که اگر در حزبی کمیتهی مرکزی حزب، عضو کمیتهی مرکزی را از رهبری (یعنی کمیتهی مرکزی) اخراج کرد، چون کمیته مرکزی ارگان رهبری حزب است، هیچ ارگان دیگری او را دوباره به کمیتهی مرکزی نمیتواند وارد کند، مگر ارگان بالاتر از کمیتهی مرکزی و آن ارگان بالائی، کنکری حزب است. ما که کنکری حزب نداشتیم، پس چه ارگانی صفری را دوباره وارد کمیتهی مرکزی حزب توده کرده‌است؟ خاوری پاسخ کودکانه داد. گفت صفری یک ورق درآورد و گفت من نامه نوشته‌بودم به تهران که دارم به تهران میایم. درست فکر کنید چقدر کودکانه‌است. سپس خاوری ادامه میدهد که ما چند نفر جمع شدیم، کمیسویی درست کردیم و این کمیسیون او را دوباره به عضویت کمیتهی مرکزی انتخاب کرد. در واقع اینکار معامله‌است. عملاً اینطور شده که لابد صفری قول داده که من لشکر خود را میآورم به پلنوم؛ آنها به تو رای خواهند داد که تو دبیر اول بشوی. اتفاقاً در پلنوم کسی نکفت که کمیتهی مرکزی در تهران تصمیم گرفته و تمام اعضای فرقی کمیتهی مرکزی حزب را (که فراری‌اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب بیمن اشتراک کنند)، از عضویت و مشاورین کمیتهی مرکزی اخراج کرده‌است. ما این داستان را در پلنوم ۱۸ نشنیدیم چون کسی نگفته بود. همین عدهی اخراجشده وارد جلسه پلنوم ۱۸ شدند هم خاوری را دبیر اول و هم صفری را انتخاب کردند. اینست آن حقه‌هایی که فروغیان گفته است. این اطلاعات در بارهی صفری را خاوری گفته است. (من وسپاوش شنیدیم). بعد از پلنوم اتفاقاً با یک رفیق قدیمی ملاقات کردم، او برای اولین بار اینطور گفت: "در باکو در کوچه و بازار و بولوار همه میدانستند و صحبت میکردند که عدهی از افراد و اعضای کمیتهی مرکزی حزب که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجانند از طرف کمیتهی مرکزی حزب توده‌ی در تهران از کمیتهی مرکزی اخراج شده‌اند." گوینده رفیق شنیده بود. بعد از پلنوم هجدهم ۷-۸ نفر از اعضاء و مشاورین کم. این حقیقت را تکرار کرده‌اند. این موضوع روزی در پلنوم قانونی مطرح خواهد شد. تعجب در اینجاست که صفری اخراج شده از کمیتهی مرکزی را نه فقط وارد کمیتهی مرکزی کرده‌اند، بلکه خاوری او را به مقام دبیر دومی هم تعیین کرده‌است. بالاتر از اینها صفری که اصلاً عضو فرقه دمکرات آذربایجان بوده، حالا

مسئول کل سازمانهای حزب توده در کشورهای اروپا میباشد. افراد حزب ما در کشورهای اروپا از آنجمله اعضای حزب توده در آلمان غربی، در برلن غربی، فرانسه، ایتالیا و انگلستان همگی اعضای حزب توده اند نه فرقه دمکرات آذربایجان؛ و اصلا مناسب نیست صفری مسئول سازمانهایی باشد که ابداً به او مربوط نیست.

وقتی وحدت دو حزب عملی شد، (۱۹۶۰) یک عده از اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی حزب توده از دمکراتهای فرقه انتخاب شدند. این عده در پلنوم هیجدهم اصلا نرفتند که کمیته مرکزی حزب توده در تهران آنها را از کمیته مرکزی اخراج کرده است. این موضوع پس از پلنوم هیجدهم علنی شد. معروف است که هنگام انقلاب بهمن ۱۹۷۹، یکصد و هفتاد و چهار نفر از رفقای دمکرات آذربایجانی که در مهاجرت بودند داوطلب شدند بروند به ایران و به انقلاب بهمن کمک کنند. این عده‌ی داوطلب اصلا نرفتند به ایران. چرا نرفتند به ایران؟ ما نمیدانیم. روزی در پلنوم (به اصطلاح پلنوم هیجدهم) رفیق فروغیان ریلیکی (جوابی) داد. او گفت. "این حزب بود که تصمیم گرفت این ۱۷۴ نفر داوطلب بروند به ایران." من نوشتم وقتی میگویم حزب یعنی کمیته مرکزی حزب توده ایران. من میتوانم جدا بگویم که کمیته مرکزی حزب توده ایران ابداً دخالت در اینکار نکرده، من و رفقای دیگر اعضای کمیته مرکزی ابداً در اینکار دخالت نکردند و روحشان از این تصمیم خیر ندارد. اگر چنین تصمیمی بوده، آنرا میتواند کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان گرفته باشد.

خاوری در صحبت خود با من یک جمله‌ای گفت که معنی خاصی داشت. او گفت. "من به صفری پیشنهاد کردم که او در جمع و جور کردن حزب به من کمک کند." یک کلام، خاوری از صفری تقاضای کمک کرده است. یعنی صفری در عمل به او کمک کرده و او را برای دبیر اولی حزب قول داده، در مقابل خود صفری هم رشوه گرفته، یعنی خاوری هم به او قول داده که ترا دوباره وارد کمیته مرکزی خواهم کرد. هر دو به همدیگر رشوه داده‌اند.

این را هم بایستی گفت که کمیته مرکزی در تهران یک کمیته برون مرزی در غرب بوجود آورده بود که سازمانهای حزب را در غرب اداره میکرد. علی خاوری سر خود این کمیته را منحل کرد. خود را صاحب حزب پنداشت، این کمیته را منحل کرد که خود قوانین حزبی را لگدمال کرده است.

اگر ۱۷۴ نفر داوطلب اعضای فرقه‌ی دمکرات میرفتند به ایران، بهتر بگویم میرفتند به آذربایجان ایران آیا این رفتن آنها کمک به انقلاب نمیشد؟ شکی نیست رفتن آنها به تبریز خیلی مفید میشد. اینجا میخواهم به یک موضوع بسیار مهم اشاره کنم. دوران اوایل سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵، حتی ۴۶، حزب توده در آذربایجان ایران سازمان بسیار قوی بوجود آورد. تعداد اعضای حزب توده در آذربایجان ایران به پنجاه هزار نفر رسید. اتحادیه‌ی دهقانان در اوایل سال ۱۹۴۳ در دهات آذربایجان ایران بوجود آمد. این سازمان حزب توده، (اتحادیه‌ی دهقانان و اتحادیه‌ی کارگران) تا بخواهید قوی بود. متأسفانه در دوران نهضت پس از انقلاب بهمن، بورژوازی و

عناصر مرتجع آذربایجان جای سازمانهای انقلابی را گرفتند. روزگاری حزب توده در آذربایجان ایران حاکم به نهضت بود و نقش اول را داشت. نتیجه این شد که توده‌های زحمتکش حاکم بر وضعیت شدند. (سالیهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶). چطور شد که یک چنین نهضت انقلابی شکست خورد و کار بجائی رسید که در دوران بعد از انقلاب بهمین عناصر ارتجاعی آذربایجان شدند حاکم به اوضاع؟ اینان جای انقلابیون را گرفتند. این موضوع، قابل توجه و لازمست که مطالعه و ارزیابی شود. نتیجهی اینکار آن شد که آخوند شریعتمداری تقریباً نفوذ زیادی در آذربایجان ایران پیدا کرد. مگر فقط این یک نفر بود؟ نخیر! این پدیده به مراتب بفرنجتراست. عناصر ارتجاعی آذربایجانی با کمک ارتجاعیون ایران و حتی عناصر خارجی کاری کردند که رئیس جمهور شد آذربایجانی، رئیس دولت ایران شد آذربایجانی (موسوی) خیلی از مامورین عالیرتبه باز شدند آذربایجانی. آیا خیال نمیکند که ارتجاع ایران و امپریالیستها که دیدند کارگران، دهاقین و انقلابیون آذربایجانی آنقدر مقتدرند که میتوانند یک نهضت عظیم خلقی بوجود بیاورند، ترس از نهضت توده‌ی آذربایجان آنها را وادار کرد که به عناصر ارتجاعی آذربایجانی تکیه بکنند؟ اینست که ما میبینیم - اتفاقی نیست - که آقایان آذربایجانیمای ارتجاعی پستهای مهم کشور را بچنگ آورده‌اند.

فروغیان پس از برگشت از بلنوم و کنفرانس با تلفن به من اطلاع زیر را داد. فروغیان گفت. "قبل از کنفرانس دادزدم و به خاوری گفتم این چه حقه‌هائیت که شما راه‌انداخته‌اید؟ با صدای بلند به او گفتم من در جلسه‌ی حزبی تمام حقه‌ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. وقتی این جملات را به او بلند گفتم او جالش خراب شد و غش کرد. سپس خاوری شروع کرد از من التماس و خواهش کردن تا این اسرار را در جلسه نکویم." او ادامه داد. "من دیگر در مقابل التماس او ساکت شدم." از او پرسیدم شما در اثر التماس او از فاش کردن موضوع گذشت کردی؟ جواب داد: "نمیدانم چه کنم."

وقتی با خاوری عین حرفهای فروغیان را به او گفتم او منکر نشد، که میرساند در حقیقت فروغیان عین این جملات را به او گفته بود. اما نظر من در باره‌ی رفتار فروغیان چیست؟ وجدان فروغیان ناراحت شده و نتوانسته در این موضوع تقلبات خاوری و دیگران را قبول کند. وقتی خاوری از او خواهش و التماس کرد، اینجا ضعف فروغیان را نشان میدهد. فروغیان نمیبایستی در یک موضوع جدی و حزبی به خاوری گذشت کند. فروغیان هنوز به ماها در باره‌ی تقلبات خاوری و شرکاء چیزی نگفته‌است! در صورتیکه من به او نامه نوشته‌ام و خواهش کرده‌ام تمام این حقایق را به حزب بایستی گفت. هنوز جوابی از او دریافت نکرده‌ام. من به فروغیان میگویم شما ببینید کنگره‌ی ۲۷ حزب لنین چقدر اهمیت به این موضوع میدهد که حقایق بایستی آشکارا گفته شود. اتفاقاً یکی از اشتراک کنندگان جلسه همین داستان را به من گفت. او گفت. "فروغیان به خاوری توبیید و گفت تمام حقه‌های شما را در جلسه فاش خواهم کرد." لابد یک عددی دیگر هم این دادوبیداد را شنیده‌اند.

اینکه فروغیان میگوید ما سدو نیم نفر، بد اخراج رفقای سه قانده‌ی اولی رای دادیم،

منظورش را من اینطور درک کردم که در اصل سه نفر، یعنی خاوری، صفری، لاهرودی نیم نفری که نداریم؛ اما هدف از نیم نفر خود فروغیان است. اما چرا خود را نیم نفر حساب میکنند؟ آنچه من فهمیدم آنستکه او رای خود را نیم حساب میکند، فروغیان وجدانش اعتراض میکند و خطاب به خاوری نموده میگوید: "من شدیداً به شما اعتراض نموده چرا که، تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه‌بازی و شارلاتانی است؛ که من در جلسات تمام حقه‌های شما را خواهم گفت تا مردم بدانند که تمام فعالیت شما در این جلسات حقه‌بازیت. او میگوید: "من این جملات را بلند دادزدم و عده‌ای هم شنیدند." اتفاقاً موضوع غش کردن علی خاوری را چند رفیق دیگر نیز به من گفتند. فروغیان میگفت خاوری زیاد التماس و خواهش کرد که موضوع را به کسی نگویم. وقتی با تلفن فروغیان این داستانها را به من میگفت، از او پرسیدم: "خوب تو چگونه خواهش او را قبول کردی و نرفتی به جلسهای حزبی تا مطرح نموده حقایق را فاش کنی؟" او در جواب با صدای یواش گفت: "خود نمیدانم." باز پرسیدم: "خوب چه میشود کرد؟" به من جواب داد: "نمیدانم." معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضای کمیته‌ی مرکزی از آنجمله نامور به عده‌ی سه نفر اولی، (بابک، آذرنور، فرجاد) رای اخراج دادند. ولی، به سه نفر بعدی رای اخراج ندادند. این صحبتها را فروغیان پس از برگشت از پلنوم به من اطلاع داد. او ضمناً گفت من طرفدار بودم که این سه نفر دعوت به جلسه شوند. اخیراً یعنی در روز ۱۵ دسامبر ۱۹۸۶ باز فروغیان به من تلفن کرد و گفت وضع تا بخواهید بغرنجتر شده و شارلاتانی این افراد ادامه دارد. (منظورش خاوری است). سر بسته به او گفتم، روزهای دهم و یازدهم خاوری به خانهای من آمده بود و دهها بار گفت من اشتباهاتی کرده‌ام؛ من بعداً، همیشه در تمام امور حزبی با شما مشورت خواهم کرد، و هنگام خداحافظی دوبار خیلی شمرده گفت: "بعداً در مسایل حزبی با شما مشورت خواهم کرد." به عقیده‌ی من مشورت با من اصل نیست، اصل آنستکه با تمام رفقا بایستی مشورت کرد. همینکه جمله‌ی من تمام شد، فروغیان با صدای بلند دوبار جمله‌ی زیر را گفت: "او دروغ میگوید؛ دروغ میگوید!" . اتفاقاً فروغیان سه بار با تلفن با من حرف زده، قبل از پلنوم نوزدهم به من گفته بود به همین زودی جلسه خواهد شد. او اولین کسی بود که به من دعوت جلسه را اطلاع داد. پرسیدم در کجا؟ گفت نه چندان دور از اینجا، ولی نگفت در کجا. حق هم همین بود. او نخواست آشکارا با تلفن بگوید که مباد دیگری از آن استفاده کند. او این جمله را بکار برد: "این اعضای فرقه‌ی دمکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را گذارده‌اند." از من پرسید: "شما به جلسه خواهید آمد؟" گفتم اگر امکان آمدن با راه آهن باشد میتوانم بیایم. اتفاقاً هر سه بار گوشی تلفن را ناصرائی گرفته کمی صحبت میکرد سپس میداد به فروغیان و عقیده‌ی هر دو نفر یکنواخت بود. من نتیجه گرفتم که هر سه بار از تلفن حزب توده استفاده میکنند و هر دو نفر در مسایل هم عقیده‌اند.

یکی از گناهان هیات اجراییه آنستکه، شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی را اخراج کرده‌اند، در صورتیکه این حق کمیته‌ی مرکزی است که شش نفر را در جلسه حاضر

نموده و در حضور همدی اعضا و مشاورین کمیته‌ی مرکزی رسیدگی نموده و رای صادرکنند.

من به خاوری گفتیم که شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف اصول حزبی بوده‌است. شما به اصطلاح پلنوم نوزدهم راه انداختید. طبق برآورد رفیق شاندرمنی در این جلسه‌ی پلنوم نوزدهم، نصف اعضا و مشاورین کمیته‌ی مرکزی اصلا حضور نداشتند. آیا این نوع پلنوم میتواند حزبی و اصولی باشد؟ اینهم یک گناه شما. رفیق شاندرمنی اسامی تمام افرادی که در پلنوم نوزدهم غایب بودند آورده‌است. او تمام ایرادهای جلسه‌ی نوزدهم و جلسه‌ی بعدی را هم آورده‌است. من این مسایل را تکرار نمیکنم. سوال میشود شما چه حق دارید که در پلنوم نوزدهم نصف اعضا و مشاورین کمیته‌ی مرکزی رادعوت نکنید؟ اتفاقا شما طی مدت یک ماه و اندی سه جلسه دعوت کرده‌اید که از سر تا پا غلط و غیر اصولی است. شما بلافاصله بعد از پلنوم نوزدهم، جلسه‌ی دیگری راه انداختید بنام کنفرانس ملی. اولاً کنفرانس ملی نمیتواند عنوان کنفرانسهایی ما باشد. کلمه‌ی ملی مربوط میشود به سازمانهای بورژوازی. ما میتوانیم کنفرانسهایی خود را حزبی، توده‌ای، خلقی و مردمی نام نهیم، نه ملی. شما گناه بزرگی انجام داده‌اید. اختیاراتی به کنفرانس داده‌اید که خلاف اصول حزب است. شما به این کنفرانس حق کنگره را داده‌اید. یعنی کمیته‌ی مرکزی در این جلسه استعفا داده‌است و کنفرانس کار کنگره را انجام داده، کمیته‌ی مرکزی تازه‌ای انتخاب کرده‌است؛ که اصلا چنین حقی را ندارد. از سال ۱۹۲۰ یعنی از تاسیس حزب کمونیست ایران کنفرانسهایی ایالتی داشته‌ایم که امور ایالات را انجام میداده و کمیته‌ی ایالتی مربوطه را نیز انتخاب میکرده‌است. ما اصولاً هیچوقت کنفرانس کشوری نداشته‌ایم. ما کنفرانس ایالتی در خراسان، آذربایجان و تهران داشته‌ایم که نگارنده‌ی این سند در این کنفرانسهایی ایالتی اشتراک کرده‌است. من از این اشخاصیکه جلسه‌ی کنفرانس ملی را دعوت کرده‌اند میپرسم، آیا هیچ شنیده‌اید که در کشوری کنفرانس ملی دعوت کنند و این کنفرانس مقام کنگره را انجام دهد؟ (منظورم احزاب برادر است). چنین چیزی شما پیدا نخواهید کرد. این دیگر خیلی بیسوادی و رسوائی است.

طبق نوشته‌ی رفیق اکبر شاندرمنی در کنفرانس به اصطلاح ملی در حدود ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از باکو بودند. خود همین ۱۱۸ نفر برایم مشکوک است. خوب از باکو میشود بیست و چند نفر را آورد، اما در حدود ۱۱۸ نفر نماینده از کجا آمده‌اند؟ البته این عده بایستی از مهاجرین بعد از یورش آخوندها و عده‌ای که در غرب زندگی میکنند، باشند. یا محصل اند یا مستخدم بیکار و یا مهاجر قدیمی. خوب ۱۱۸ نفریکه انتخاب شده‌اند برای کنفرانس، لااقل هزار یا دوهزار نفر عضو حزب باید باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. آیا ما اینهمه مهاجر داریم؟ باور نمیکنم. بنابراین روی چه قاعده‌ای نماینده فرستاده‌اند؟ من سخت مشکوکم. اینکه فروغیان میگوید حقه یا شارلاتانی بوده، میتواند یکی از آنها همین باشد. چیزیکه زننده و خیلی حقه است اینکه آقایان در این کنفرانس "عده‌ای، حدود شصت و چند نفر را برای

عضویت اصلی و مشاور کمیته‌ی مرکزی کاندیدا کردند که به اصطلاح انتخاب شدند^۱ (از نامی اکبر شاندرمنی). اما حقه یا ناپاکی در آنستکه این عده را که بایستی عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی بشوند، اصلا کسی آنها را اصلا نمیشناخت. بعلاوه اسامی این عده را بکلی عوض کردند، مثلا نام حسن را عوض نموده علی نوشته‌اند. مضحک اینجاست که رای دهندگان میگویند، ما این اشخاص را اصلا نمیشناسیم. رفقای دیگر هم به من گفتند که ما این کاندیداها را نمیشناسیم. در آخر جلسه، آراء جمع میشود و افراد مورد نظر از ماشین انتخابات در میابند، مسخره بالاتر از این میشود؟ اعضای کنفرانس میدانند به چه اشخاصی رای داده و یا بایستی رای دهند. آیا این جنایت نیست؟ افراد کنفرانس، اعضائی را که به عضویت کمیته‌ی مرکزی انتخاب میشوند باید بشناسند و به آنها اعتماد داشته باشند. انتخاب شوندگان بایستی سابقه مبارزاتی و فعالیت حزبی داشته باشند. اینکاری که شده توهین به حزب است. اینکار علامت بیسوادی هم میباشد. اکبر شاندرمنی که در کنفرانس اشتراک کرده و از کمونیستهای قدیمی است که بیش از پنجاه سال سابقه‌ی حزبی دارد، در نامه‌ی خود مینویسد: "من نه اینکه اکثر آن عده را نمیشناسم، بلکه اسامی آنها را هم نمیدانم." این دیگر مسخره و شارلاتانی است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته‌ی مرکزی و مشاورین انتخاب شوند تا نهضت کمونیستی را "اداره" کنند. در تمام احزاب کمونیستی جهان و در حزب کمونیست ایران و سپس در حزب توده که بیش از ۶۶ سال است فعالیت میکنند و صدها و صدها قهرمان داده‌اند، همیشه به افرادی رای میدادند که شناخته شده، سابقه دار و برجسته باشند. و این اشخاص خود را با نام و نام فامیلی معرفی میکردند. جلسه اشخاصی را که نمیشناسد نمیتواند هم انتخاب کند. معلوم میشود که "رهبران" سد نفره لیست اسامی دروغین را خود نوشته و بدست دیگران داده‌اند. که پس از جمع آوری آراء خود بدانند چه کسانی انتخاب شده‌اند. رهبران خود لیست تهیه کرده و اسامی افراد را عوض میکنند ولی انتخاب کنندگان نبایستی بدانند چه کسانی را انتخاب کرده‌اند. یک منظردی دیگر از کنفرانس طبق نامه‌ی اکبر شاندرمنی چنین است: "چند نفری هم با ماسک به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده‌اند." مسخره بالاتر از این میشود؟ اول معلوم نیست این چند نفر که با ماسک وارد کنفرانس شده‌اند، راستی راستی از ایران آمده‌اند یا نه؟ از این مهمتر موضوع دیگری است. خوب شما به این آقایان "رهبران" که کنفرانس ملی را به جای کنگره بکار برده‌اید بگوئید که کنگره قاعدتا مهمترین ارکان حزبی است. کنگره رهبر حزب است. شما آقایان اعتماد به کنگره نمیکنید. این کنگره حق شناختن افراد حزب را دارد. معلوم میشود چند نفر با ماسک رهبر کنگره شده‌اند نه کنگره رهبر این افراد. این اطلاعات را نه فقط شاندرمنی، بلکه رفقای دیگری نیز تایید کرده‌اند. این درک "رهبران" از کار مخفی به کمدی بیشتر شباهت دارد.

وقتی صحبت از آن میشود که معلوم نیست چه اشخاصی در کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند، بیجهت نیست که برخی از کمونیستهای دنیا دیده مشکوک میشوند. که آیا شرکت کنندگان این کنفرانس حق داشته‌اند در آن شرکت کنند؟ یا اشخاصی بودند که به

کنفرانس آورده شدند، تا بارای خود، یعنی با رای سیاهی لشکر عده‌ایرا به دروغ وارد کمیته‌ی مرکزی کنند؟ کنفرانس قانونی یا پلنوم وسیع بایستی لیست کامل اعضای اشتراک‌کننده‌ی کنفرانس را تهیه نموده، به پلنوم وسیع تحویل دهد تا روشن شود چه اشخاصی در این کنفرانس ملی اشتراک کرده‌اند. البته اسامی واقعی این اشتراک‌کنندگان و اسامی مستعار (دروغین) آنها نیز معلوم شود. و آنگاه بایستی روشن شود، چه اشخاصی در هیات رئیسه‌ی جلسه، آراء را خوانده‌اند؟ تا روشن شود، این تقلبات با دست چه اشخاصی عملی و به نفع چه اشخاصی اجرا شده‌است. یکی از اشتراک‌کنندگان به اصطلاح کنفرانس ملی به من چنین گفت. (من حالا نام او را نمی‌برم، تا به او صدمه نرسد. اما، در جلسه‌ی رسمی حزبی نام او را خواهم آورد.) اینک گفته‌ی این رفیق مومن که مسئولیت حزبی هم داشته‌است: "من اکثریت اشتراک‌کنندگان کنفرانس را ندیده و نه می‌شناختم. به ما گفتند، اگر کسی را می‌شناسید به او رای بدهید و اگر نمی‌شناسید رای ندهید. من از این وضع مشکوک شدم و اوضاع را غیر طبیعی درک کردم. کوشیدم امتحان کنم شاید چیزی بغیمم. (اتفاقا اکثریت به زبان ترکی کپ می‌زدند.) به دو نفر نزدیک شده پرسیدم شما چه کاره‌اید؟ چه شغلی دارید؟ دیدم این دو نفر مثل اینکه خوششان نیامد و خواستند به من چیزی بگویند. معلوم بود نمی‌خواهند سر خود را به من بگویند. من گفتم، ما با هم در کنفرانس اشتراک کرده‌ایم چرا می‌خواهید از من پنهان کنید؟ آنها مجبور شدند حقیقت را بگویند که هر دوی آنها دهاتی یا به قول خودشان در آذربایجان شوروی در کلخوز کار می‌کنند. دهاتی عضو کلخوز بودند.

این دو مرد در دهات کار جدی انجام می‌دهند و کشور سوسیالیستی را غنی می‌کنند. اما آیا در جلسه‌ی انقلابیون ایران، یعنی در کنفرانس حزبی توده، این نوع رفقا بایستی بیایند؟ طبیعی است که خیر. اگر دهاتی آذربایجان ایران به این جلسه بیاید، بدان معنی است که این دهقان آذربایجان ایران با طبقه‌ی حاکمه یعنی علیه مالکین مبارزه می‌کند. حق اوست که به این جلسه بیاید. برای آنکه سوء تفاهم نشود، می‌خواهم از تجربه‌ی گذشته چند جمله بگویم. من با هزاران دهقان سرابی، قره‌چه‌داغ تبریز و اردبیل سروکار داشتم که صدها نفر از میان آنها، مبارز و قهرمان از آب درآمدند. از تجربه‌ی خود می‌گویم. در نهضت انقلابی، از دوران انقلاب اکتبر، اولین کمونیستهای ایرانی اهل آذربایجان ایران بودند که حزب کمونیست ایران را بوجود آوردند و من افتخار دوستی و همکاری با خیلی از آنها را داشتم. من افتخار آنرا دارم که دوبار سازمان حزبی آذربایجان ایران مرا دعوت کرد به تبریز تا بحران حزب را حل و فصل کنیم. (سال ۱۹۳۰) بحران به خوبی حل شد. دفعه‌ی دوم، در کنفرانس تبریز باز رفقا اصرار کردند تا بدانجا رفته، بحران حزب را حل کنیم. (سال ۱۹۴۳) این بار در تبریز و ایالت آذربایجان فعالیت زیادی کردیم. نهضت خلقی فوق‌العاده دامن‌دار شد؛ و اعضای حزب توده در حدود پنجاه هزار نفر شدند.

حالا دارد یک موضوع هم گفته شود: همیشه عادت من این بوده که حقیقت به رفقا گوشزد شود. صاف و پوست‌کنده حرف بزنیم و حقیقت را پایمال نکنیم. آنچه که

میخواهم بگویم اینستکه، در حزب طی سالهای متمادی گفتگوها و بحثهایی کرده‌ایم که در اسناد حزبی موجود است. بخصوص که نوارهای طولانی از جلسات پلنومها در دست داریم. در کنگره ۲۷ حزب لندن یکی از شعارها اینستکه حقیقت را بایستی به مردم گفت تا کارها درست شود. با توده‌ها بایستی آشکار و روشن حرف زد. در دوران مهاجرت متدهای خشن و دیکتاتوری، زیاد رواج داشته است. از آنجمله، روش غلام‌دانشیان است. با اینکه غلام دانشیان راکمونیست می‌شناختم ولی کمونیستی کم سواد و بیرحم، کافیسست بقویم روش دانشیان آن بود که سه گروه بزرگ حزبی را نادرست ارزیابی نموده، از حزب اخراج کرد. خواهید گفت این در گذشته بوده، حالا چرا یادآوری میکنم؟ این، سوآلی بجاست. فراموش نکنیم که رفقا لاهرودی و صفری سالهای دراز معاون و کمک دانشیان بوده‌اند. عین این رفتار و برخورد را قبل از پلنوم به اصطلاح ۱۹ انجام دادند. این بار، این مسئولیت را سه نفری به عهده گرفته‌اند. اینان عبارت اند از خاوری با آشنایان قدیمی خود، صفری و لاهرودی. آنها شش نفر اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی را بدون رسیدگی، غیابا از کمیته مرکزی اخراج کردند. این کجاش بوی کمونیستی میدهد؟ کجاش حزبی، اصولی و وجدانی است. آنهم در چه دورانی این کار را کردند! در دورانی که حزب لنین صحبت از صلح، انسانیت، حقیقت و دموکراسی را شب و روز تبلیغ میکند. اینست "رهبری" حزب توده. هنگامیکه فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، سه گروه را از حزب بیجهت اخراج کرد، رهبری حزب توده شدیداً مخالف سیاست خشن دانشیان بود. گروه چپ حزب توده با عده‌ای از مسئولین فرقه دمکرات آذربایجان سخت همکاری میکردند. اتفاقاً رفیق سابقه‌دار حزب، رفیق شمیده که لیاقت رهبری فرقه را داشت از امور حزبی دور شده بود. رفیق دیگر که من او را از پیش می‌شناختم، رفیقی بود انقلابی و باارزش به نام کندلی که حتی او را هم از کاندیداتوری ک. م. حزب کنار گذاشتند. رفقای باارزش فرقه که با حزب همکاری میکردند عبارت بودند از کندلی، آذراوغلی و یک رفیق خیلی خوب که متاسفانه نامش را فراموش کرده‌ام و اکنون فوت کرده است. بارفیق رحمانی هم مناسبات ما حسنه بود. اما طی بیست سال وحدت دو حزب تنها پنج - شش نفری از فرقیویها بودند که کاندیدای ک. م. میشدند و این عده طی بیست سال حتی چند دقیقه هم در پلنومها حرف نزده‌اند. اسناد و نوارهای موجود شاهد این مدعا است. من اصرار خواهم کرد تا رجوع شود به اسناد تا ریخ حزب توده. اینرا هم میخواهم تکرار کنم که هنگام وحدت دو حزب، یعنی حزب توده و فرقه‌ی دمکرات آذربایجان، قرار بود که فرقه‌ی دمکرات آذربایجان دارای اختیارات کمیته ایالتی بوده و مطیح کمیته مرکزی حزب توده‌ی ایران باشد. اینجا میخواهم بیک موضوع هم اشاره بکنم که متدهای ادارهی امور بخصوص در کارهای سازمانی در بین فرقه دمکرات و حزب توده تفاوت زیادی داشتند. اگر امکانی شد در پلنوم آینده که قانونی خواهد بود، من توضیحات لازم را خواهم داد. یکی از علل اصلی این تفاوت آنستکه فرقه‌ی دمکرات بیش از چهل سالست که در مهاجرت بسر میبرد و متد و شیوه‌ی کار آنها بکلی از حزب توده فرق دارد. افراد حزب توده یا در ایران کار

میکنند و یا در حال میاجزت در کشورهای سرمایه‌داری زندگی میکنند و مجبورند با شیوه‌های مختلفی مبارزه کنند، چون زندگی آنها در کشورها نیست که دشمن طبقاتی حاکم برکشور است. در مورد ۱۱۸ نفر اعضای کنفرانس باصطلاح ملی باید گفت، آفل یک یا دو هزار مهاجر حزبی باید باشد تا بتوانیم ۱۱۸ نفر نماینده در کنفرانس داشته باشیم. از اینرو ما حق داریم مشکوک باشیم که این ۱۱۸ نفر نمیتوانند اعضای حزب توده باشند. اینها بایستی اکثر افراد فرقه دمکرات باشند. من اصرار دارم در پلنوم آینده که بایستی پلنومی قانونی باشد، به لیست اشتراک کنندگان کنفرانس که عده‌شان در حدود صد و هجده نفر بوده و به لیست کاندیداهایی که وارد کمیته مرکزی شده‌اند و عده‌ی زیادی هم هستند رسیدگی دقیق بشود. اینکه اسامی اشتراک کنندگان کنفرانس را بکلی عوض کرده‌اند، سر تا پا تقلب است. بایستی کمیسیونی از خود حزبپهای سابقه‌دار، باایمان و مورد اعتماد این لیست‌ها را معاینه نموده تا بدانند این تقلب از طرف چه اشخاصی تنظیم شده‌است. اسامی افراد کنفرانس را بکلی عوض کرده‌اند و از همه بدتر افراد سابقه‌دار، اکثر اعضای کنفرانس را اصلا نشناخته‌اند. این تقلب بزرگی است و هیچ حزب در جهان چنین متدی را بکار نبرده‌است. (منظورم احزاب کمونیست جهان است.) این تقلب، بی نظیر و ننگ بزرگی است. بایستی اختراع کنندگان این شیوه را معرفی کرد. چرا این متد غلط و خطرناک بکار برده شده‌است؟ این متد میتواند اختراع همان سه نفر باشد. ظاهراً خواسته‌اند نشان بدهند که این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری در حزب است. اینها متدهای پنهانکاری نیست. ما خود، از حزب کمونیست ایران و سپس از حزب توده در مدت‌شصت شش سال فعالیت انواع تجربیات را بدست آورده‌ایم و از احزاب برادر نیز اطلاعات و تجربیاتی کسب کرده‌ایم. میدانیم متدهائیکه به کار برده‌اند غلطه خطرناک و غیر حزبی است. اینها همه حقه‌هایی است که این یا آن "رهبر" - بهتر بگویم غیر رهبر - بکار میبرد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند. این نوع انتخابات بجز تقلب و حقه‌بازی چیز دیگری نیست. این شیوه را بکلی بایستی محکوم کرد تا دوباره تکرار نشود. کمونیستها وقتی میخواهند عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی را انتخاب کنند این عضو یا مشاور بایستی از اشخاص برجسته، شناخته‌شده و دارای تجربیات حزبی باشند. مومن، فداکار و مورد اعتماد اعضای حزب باشد. انتخاب کنندگان بایستی حتماً به او اعتماد داشته باشند. چرا که رهبری حزب را به آنها میسپارند. عضو یا مشاور کمیته‌ی مرکزی شدن شوخی نیست. چقدر مسخره و نادانی است، افرادی که کمیته‌ی مرکزی را انتخاب میکنند اصلاً شناختی از آنها نداشته باشند. این گجایش منطقی و حزبی است. اگر احزاب برادر این حقه را بشنوند مایه‌ی رسوائیست.

راه عملی رفع بحران حزب.

۱- پلنوم هیجدهم، غیر قانونی و خلاف اصول سازمانی بوده است. پس از گرفتاری کمیته‌ی مرکزی حزب، ما ارگان حزبی نداشتیم تا جلسه‌ای دعوت کند. ما آنروزها کمیته‌ی برون مرزی داشتیم که آن کمیته هم اختیار دعوت پلنوم را نمیتوانست داشته باشد. خاوری سرخود کمیته‌ی برون مرزی را منحل کرد که خود خلاف اصول حزبی است. ما آنروزها تنها یک راه اصولی و حزبی داشتیم و مسایل حزبی را حل و فصل میکردند. این جلسه نمیتوانست، پلنوم معمولی نام داشته باشد. در این صورت این پلنوم حق منحل کردن کمیته‌ی برون مرزی را داشت. سپس این پلنوم میبایستی زمینه‌ی دعوت پلنوم وسیع را فراهم میکرد. چرا؟ چون شکست بزرگی دامنگیرمان شده بود. ما میبایستی نه فقط تکیه به اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی میکردیم، بلکه ما موظف بودیم با کمک تمام افراد فعال حزب کارها را بحریان بیاوریم.

۲- گناه بزرگ دیگر هیات اجرائیه آن بود که عملاً سه سال تمام، کمیته‌ی مرکزی را منحل کرده بود. این هیات اجرائیه بسیار ضعیف، یکبار هم نشد با اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی مشورتی بکند. میبایستی جلسات کمیته‌ی مرکزی را دعوت میکرد یا لااقل کتبا نظر اعضاء و مشاورین کمیته‌ی مرکزی را میپرسید. اینکار را حتی یکبار هم انجام نداد. چقدر اصول غیر حزبی و دیکتاتوری رواج یافته بود!

۳- ابتدا زمینه برای دعوت کنگره نداشتیم. هیات اجرائیه پلنوم نوزدهم را دعوت کرد، که طبق نوشته‌ی رفیق شاندرمنی تقریباً نصف اعضاء پلنوم حضور نداشتند. چرا؟ چرا این پلنوم تصمیم گرفت کنفرانس ملی را دعوت کند؟ ما هیچوقت کنفرانسهای خود را ملی نام ننهادیم. این جمله باب احزاب بورژوازیست. از همه مهمتر آنکه کنفرانس کار کنگره را انجام داده است که خود از سر تا پا خلاف اصول و ترادیسین حزب است. ما همیشه چه در دوران حزب کمونیست ایران و چه در دوران حزب توده همیشه کنفرانسهای ایالتی داشته‌ایم. من بارها در کنفرانسهای ایالتی این دو دوران در تهران، تبریز و گیلان اشتراک کرده‌ام. حتی در دوران بعد از انقلاب بیمن هم که حزب ما خیلی قوی بود دعوت به کنگره نمود، زیرا برای کنگره شرایطی لازم است. بخاطر دارم در سالهای اول ۱۹۶۰ پس از وحدت حزب با فرقه دانشیان خواستار تشکیل کنگره حزب شد که ردگردید. او خیال میکرد چون تعداد اعضاء فرقه‌ی دمکرات زیاد است میتوان دعوت به کنگره نمود. او دیگر در این فکر نبود که کنگره تعلق به یک ایالت ندارد و وقتی صحبت از کنگره‌ی ایران میشود بایستی نمایندگان تمام ایالات حضور بیابند.

۴- قبل از پلنوم وسیع بایستی کمیسیون با انوریت‌های بوجود آورد که نمایندگی

تمام گروه‌های حزبی داشته باشد. من به شما رفقا پیشنهاد میکنم که این کمیسیون عبارت از شما پنج نفر باشد. ضروریست که نمایندگانی از تمام سازمانهای حزبی بیایند - انتخاب بشوند - و اینها نیز اعضای کمیسیون بشوند. این کمیسیون با اصول دموکراسی نقضی پلنوم وسیع را سروصورت بدهد. پلنوم وسیع بایستی شامل نمایندگان تمام گروه‌ها و قشرهای حزب باشد. در یک کلمه نمایندگان واقعی حزب باشند. ضمناً هرچه بیشتر کوشش کنیم که نمایندگانی هم از ایران باشند. این پیشنهاد منست ولی با یک پیشنهاد کارها را نمیشود سروصورت داد. من منتظر هستم که شما رفقا نظر خودتانرا بدهید. اولاً در باره‌ی پلنوم وسیع چه عقیده‌ای دارید؟ ثانیاً اگر موافق پلنوم وسیع هستید آنوقت بایستی دید پیشنهادهای شما چیست. بایستی هرچه زود تر این بحران را رفع کرد.

۵- چون اخراج شش نفر از اعضای و مشاورین کمیته‌ی مرکزی از حزب غیر قانونی بوده لذا این عده مانند دیگر اعضای و مشاورین در امور حزبی حق دخالت دارند. حالاً، چه باید کرد؟ چگونه بحران حزب را بایستی از بین برد؟

شکست عظیمی پس از انقلاب بیمن دامنگیر حزب ما شد. این شکست بی نظیر بود. هزاران کادراز جان گذشته‌ی حزب ما مردانه برای رشد و توسعه‌ی انقلاب فعالیت میکردند. این انقلاب، ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و انقلاب مردمی بود. دهها و دهها هزار جوان شجاع جان خود را فدای انقلاب کردند. این مبارزه توده‌ای و این خون‌دادنها تاثیر خود را در نیست و انقلاب آینده نشان خواهد داد. توده‌های میلیونی مردانه وارد این مبارزه شدند. این جانبازیها فراموش نخواهد شد. توده‌ها درس بزرگی آموختند. ملت تکان بزرگی به نصفت داد. این فداکاریها بی نتیجه نخواهد ماند. این وظیفه‌ی حزب است که اشتباهات خود را خوب درک کرده و مردانه بدون ترس و واهمه عیوب و نواقص انقلاب را ارزیابی نموده، در رفع اشتباهات بکوشد و تاکتیک مبارزه و استراتژی خود را با اصول علمی تطبیق داده، با درس آموزی از تجربیات گذشته دوباره وارد مبارزه شود. ما بایستی بیش از همه اشتباهات خود را ارزیابی و اصلاح نمائیم. طبیعی است که مردم عیوب کار ما را درک میکنند. چه بهتر که خود ما نواقص کارمان را درک نمائیم. اولین کار ما بایستی این باشد که اجازه ندهیم حزب ما انشعاب نماید. طی چندین ماه اخیر، من با اسنادیکه دو گروه علیه همدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و به این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشته‌ی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کنند. میخواهند به حزب بپیوندی دهند. چنین برخوردی به مسایل طبیعی است. زندگی نشان داده که یک عده رهبری را بدست گرفته با خشونت و با متدهای دیکتایوری میخواهند حزب را اداره کنند. شش نفر اعضای کمیته‌ی مرکزی و مشاورین را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کردند. میبایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت مینند تا همه یکجا مسایل را حل و فصل میکردند نه آنطوریکه عمل شده‌است. باید بگویم خیلی از رفقای ما اصلاً اطلاع دقیقی در باره‌ی تحولات اخیر دنیا ندارند و خلاف آن رفتار میکنند. تو گوئی این رفقا تصمیمات خیلی جدی کنتره‌ی

۲۷ حزب لنین را اصلاً نفهمیده و خلاف آنرا عملی میکنند. تصمیمات عمده‌ی کنکری ۲۷ حزب لنین اندیشه‌ی نوینی مطرح کرده و دارند عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشه‌ای را عمیقاً درک نموده، کوشش کند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دموکراسی، مردمی و انقلابی می‌تواند باشد طی کنیم. اولین و مهمترین تحول آنستکه دنیا بکلی عوض شده، پیدایش و ایجاد بمبهای اتمی دنیا را عوض کرده و بخطر انداخته‌است. در صورت بروز جنگ انسانیت محو خواهد شد. دولت شوروی پس از کنکری ۲۷ سیاست و اندیشه‌ی نوینی را شعار مهم خود قرار داده و کم‌کم تمام دنیا این اندیشه‌ی نوین را درک میکند. نه فقط پرولتاریا، دهقانان و زحمتکشان، بلکه خیلی از افسار متوسط و حتی دانشمندان و سرمایه‌داران زیادی در کشورهای بورژوازی دشمن جنگ اتمی‌اند و برای صلح جهانی مبارزه میکنند.

اما ببینیم حزب لنین چه نوع مسایل مهمی را مطرح میکند؛ اولاً جنگ جهانی هیچوقت نباید پیش بیاید. اسلحه‌ی اتمی بایستی از بین برود. مردم جهان امروز یعنی مردم کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری بایستی با هم زیست کنند. در فرهنگ و تکنیک همکاری کنند. ملت‌ها هرچه بیشتر با هم تماس بگیرند، به کشورهای همدیگر بروند، با فرهنگهای گوناگون آشنا شوند و با هم تجارت کنند. باید همکاری خلقها در امور فرهنگ، تکنیک و سایر علوم مردم دنیا را با شمدیگر نزدیک نماید، تا خطر جنگ از بین برود. اما در کارهای داخلی، کشور شوروی چه نقشه‌های عظیمی برای بهبود زندگی مردم طرح ریزی کرده‌است؟ طی این یکسال کارهای عظیمی دارد عملی میشود. امسال در حدود بیست میلیون تن گندم بیش از پارسال تولید کرده‌اند. امسال گسترش تکنیک و رشد تولید محصولات چشمتیر است. نقشه آنستکه طی پنج سال آینده صنایع و سایر محصولات دو برابر بشود که خود ترقیات بی‌نظیری است. اما برسیم بسایر تحولات که دارد میشود. اشخاص تنبل، پارازیت و مفتخور از جامعه دور خواهند شد و یا میبایستی اصلاح شوند. در حزب متدهای لنینی را دارند دوباره عملی میکنند و دموکراسی واقعی هرچه بیشتر دارد رونق بگیرد. بایستی در همه جا حقایق را آشکارا گفت و عملی کرد. علیه بوروکراسی مبارزه میشود و کوشش میکنند اشخاص اتفاقی را از حزب دور کنند و در جامعه هرچه بیشتر اداری امور در دست مردم قرارگیرد.

حزب ما طی چند سال اخیر در مهاجرت انواع عملیات ضد حزبی ضد و دموکراسی را رواج داده‌است. در این سه سال اخیر کمیته‌ی مرکزی وجود خارجی نداشته و چند نفر حزب را در عمل تعطیل نموده‌اند. در حزب هرچه بیشتر بایستی دموکراسی عملی شود. اتفاقاً در حزب ما (البته در نیروئیکه در مهاجرت داریم) یک عده رهبری را بدست خود گرفته، تو گوئی آنها از دنیا بیخبر شده و با دیکتاتوری افراد سابقه‌دار حزبی را که بیش از چهل سال خدمت به کمونیسم کرده‌اند بدون محاکمه و رسیدگی غیاباً تصمیم گرفته از حزب اخراج میکنند. در حزب ما که ۶۷ سال تجرید و سابقه دارد، این اولین بار است که اشخاصی که اینکار را انجام داده‌اند، مقام آنها را دیوانه‌شان کرده؛ هرچه زودتر بایستی این بیماریها برچیده شود. اگر به این عده سه نفری که

حزب را بدست خود گرفته‌اند دیکتاتور بگویم حق است. دو نفر از این سه نفر، شاکرد سابقه‌دار دانشجویان میباشند. در سابق دانشجویان سه گروه از حزبهای جوان را به نام "لیکویدا تور"، "آنتی پارتی"، "گارد جوان" از حزب بنا درستی اخراج کرد. من هنوز نشنیده‌ام انشعاب شده باشد، امیدوارم با کوششهای حزبی، بتوانیم جلوی انشعاب را بگیریم. من از رفقا (همدی رفقا) سوال میکنم که اگر روزی صحبت از انشعاب بشود، انقلابیون در ایران به این خبر چگونه برخورد خواهند کرد؟ طبیعی است که در ایران طرفدار پیدا نخواهد کرد. باز سوال میکنم اگر چنین شد چه کسانی خوشحال خواهند شد؟ البته ارتجاعیون.

رفقا! بیایید عقل و منطق بکار ببریم، کینه و مقام پرستی را از خود دور کنیم، عمیقا به مسائل نگاه کنیم و خودمان را از بدیها دور کرده و حاضر به انشعاب نشویم. در غیر اینصورت رفقای انقلابی که به روزگار بدی در ایران گرفتارند به ما لعنت خواهند فرستاد. بیایید مردانگی کنیم، مثل بچه‌ی آدم با هم بنشینیم و در فکر ملت ایران باشیم. اگر کمونیست هستیم دست بدست هم بدهیم و نگذاریم کار به انشعاب بکشد.

من از همدی کمونیستهای ایران بخصوص آنها تیکه در مهاجرت بسر میبرند (البته امروز در ایران این نوع صحبتها نمیشود). خواهش میکنم بنام حیدر عمو اوغلی (من خیلی جوان بودم در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۲۱ عمو اوغلی را زیاد میدیدم، به او سمپاتی داشتم). بنام صدها و صدها و شاید هزاران رفقای برجسته که بهترین رفقای من بودند، بنام این رفقا ۱- سلطانزاده ۲- اودیس میکائیلیان ۳- حساسی (هراد) ۴- ذره ۵- سیروس ۶- نیک بین ۷- حسین شرقی ۸- لاهوتی ۹- سیامک ۱۰- روزبه ۱۱- تقی ارانی ۱۲- فریدون ابراهیمی ۱۳- علی امید ۱۴- داداش تقی زاده ۱۵- علی امیر خیزی ۱۶- ایرج اسکندری ۱۷- کامبخش ۱۸- یگانی ۱۹- آزاد وطن و صدها و صدها کمونیست که من با آنها مانند برادر همکاری کرده‌ام، خواهش میکنم بنام این قهرمانان کمی فکر کنید و بدانید این رفقا بنام کمونیست جان باخته‌اند. به آنها احترام کنیم، مرد مردانه همت کنیم و کار را به انشعاب نکشانیم. ما بيمدیگر قول بدهیم که همیشه اصول حزبی و اصول انسانی را اجرا کنیم. هیچوقت ماستمالی نکنیم. مردانه به مسائل برخورد کنیم و به ملت و زحمتکشان ایران احترام بگذاریم.

در آخرین دقایق صحبت ما، علی خاوری ورقه‌ی کوچکی را درآورد و اصرار کرد که این نوشته را امضاء کنم. محتوای نوشته این بود، که از قول من نوشته شده بود گویا من به رفقا توصیه میکنم علیه همدیگر برآمد نکنند و این دعوا را بین خود حل کنیم نه اینکه به بیرون حزب ببریم. این موضوع در چند جمله نوشته شده بود. هم او وهم سیاوش خیلی اصرار و خواهش داشتند که من این چند سطر را امضاء کنم. حقیقت در آنستکه دیدم این نوشته از آن حرفهاست که من در نامدی ۳۷ صفحهای اولی نوشته بودم. فکر کردم لزومی ندارد که من چنین جملاتی نوشته و به روزنامه‌ی مردم بفرستم. اما چون هر دو نفر اصرار زیادی داشتند، فکر کردم حالا که خاوری دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌ام و من که گناهان خاوری و دارو دسته او را به رویش گفته‌ام و

خود او نرم شده به اشتباهاتش اعتراف کرده مانعی ندارد که این چند جمله در روزنامه‌ی مردم چاپ شود. همینکه دید من موافقم یواشکی با مداد این جمله را اضافه کرد. "به رفیق علی خاوری دبیر اول حزب." لابد در آن بحثهای گرم او خیالات دیگری داشت. این دبیر یکنوع سردرندی هم ممکنست باشد. او با این امضای من که خطاب به خاوری شده یک سرمایه‌ای برای خود میدانند. من فکر کردم اگر بخواهد چنین نتیجه‌ای از امضای من بگیرد، خیلی گودکانه‌است. چرا که من بطور واضح تمام گناهان خاوری را به رویش گفتم. همچنانکه در پلنوم هیجدهم تمام گناهان خاوری و هیات اجرائیه را دانه دانه به رویشان گفتم و حالا این گفته‌ی من که همدی رفقا را دعوت میکنم تا اختلافاتشانرا منتشر نکنند بلکه میان خود حل و فصل کنند، چندان بنفع خاوری نخواهد بود. این را باز تکرار میکنم، وقتی یکی یکی انتقادات خودم را علیه خاوری و هیات اجرائیه در امر چهار جلسه، پلنوم ۱۸ و ۱۹ حزب توده و سپس کنفرانس ملی و پلنوم بیست حزب برشمردم و همه این جلسات غیر قانونی را. خلاف اصول حزبی دانسته و گفتم تمام این جلسات را بایستی لغو شده پنداشت و پلنوم وسیع قانونی را دعوت کرد. هنگامیکه این گناهانرا تک تک شمرده و می‌گفتم، او نتوانست یک جمله علیه گفته‌های من حرف بزند. او مایوسانه این جمله را گفت: پس معلوم میشود این دستگاههای حزبی را که بوجود آورده‌ایم، بایستی منحل کرد؟ من در پاسخ گفتم: بلی حقیقت این را می‌طلبید. تنها بایستی این ارگانهای حزبی فعالیت کنند تا پلنوم قانونی وسیع دعوت شود و کارها از روی اصولیت حزبی عملی شود.

البته خاوری در باره‌ی گرفتاری خود در زندان و شلاق خوردنش مطالبی بیان کرد که من در این خصوص وارد نمیشوم. ضمناً او در میان صحبت خود نام رفیقی را آورد که از کردهای ایران بود. او ارزش فوق العاده‌ای برای این رفیق قائل بود که مرا وادار کرد مشکوک شوم. حالا عین جملات قلنبه‌ی او را فراموش کرده‌ام ولی معنی آن این بود که این رفیق اتوریتته‌ی زیادی میان توده‌های کرد دارد. کاش اینطور باشد، ولی ممکنست خاوری این رفیق کرد را بزرگ کرده که خودش را بزرگ کند.

من سب‌ی کردها کار کرده‌ام. حتی در اروپا روزنامه‌های به زبان کردی منتشر میکردیم به نام کردستان. هیات تحریریه از سه نفر کرد به رهبری قاسم که آنروزها عضو حزب بوده بود، تشکیل میشد. در آن ایام کمیته‌ی مرکزی حزب توده اینجانب را مسئول امور رفقای کرد کرده و در هیات تحریریه‌ی روزنامه مسئول بودم. تا حدودی کادرهای کرد را میشناختم و تجربه داشتم. اصولاً حزب کمونیست ایران و سپس حزب توده در برنامه‌های خود همیشه از خلقهای ستمدیده طرفداری و دفاع کرده‌است. ما همیشه طرفدار ایران واحد بوده و از طرفی هم جدا مدافع خلقهای ستمدیده‌ی ایران بوده‌ایم. گاهی در خلقهای ستمدیده تمایلات و منافع ملی آنها در درجه‌ی اول قرار می‌گیرد سپس مسائل اجتماعی. برای ما توده‌ایها در درجه‌ی اول مسائل اجتماعی یعنی سوسیالیزم قرار می‌گیرد سپس مسائل ملی. چنانکه حزب توده در آذربایجان ایران در درجه‌ی اول مسائل اجتماعی را مطرح میکرد و سپس مسالده ملی را. ولی

آذربایجانیهای ایران، مسالدهی ملی را در درجهی اول قرارداده بودند سپس مسائل سیاسی، اجتماعی و طبقاتی را. ما کمونیستهای ایران چه در دوران حزب کمونیست و چه در دوران حزب توده همیشه مسائل طبقاتی و اجتماعی را در درجهی اول اهمیت قرار میدادیم و سپس مسائل ملی را. این اصل لنینی است.

www.iran-archive.com

رفیق گرامی اردشیر پس از سلام

امیدوارم که حالت خوب و سلامت باشی. نامه‌ی ۹ صفحه‌ای‌ات خطاب به خاوری، شاندرمنی، فروغیان، نوروزی و من زیارت شد. از اینکه علیرغم بیماریهای گوناگون و ضعف جسمانی اینهمه زحمت به خود داده و نامه‌ی مشروح و پردردی نوشته‌ای عمیقا تکان خوردم. تو برای همدی ما و همیشه، مظهر یک کمونیست ایرانی واقعی و مبارز خستگی ناپذیر راه طبقه‌ی کارگر و زحمتکش ایران بوده‌ای و هنوز هم هستی و آرزومندم جاودانه باشی.

صداقت انقلابی، انسانیت، سرسختی‌ات در برابر دشمن، سازش ناپذیری و اصولیت، صراحت بیان، بیبایی در اظهار عقیده و اعتماد عمیق‌ات به سوسیالیسم و آزادی، الهام بخش نسل ما بوده‌است.

در برابر رفیقی از تبار تو، نامردی است که انسان همانند خاوربها بتو دروغ بگوید و کلک بزند. می‌خواهم به نامدات همانگونه که شایسته رفیقی چون اردشیر است با صراحت و صداقت پاسخ دهم.

اولاً- قبل از هر چیز تاکید این نکته ضرورت دارد که راه‌حل پلنوم وسیع برای رفع بحران حزب که پیشنهاد کرده‌ای، "کنفرانس ملی" چیها بیکار برای همیشه کشتند و توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب هم مدت‌هاست آنرا دفن کرده‌اند و تا به حال هفت کفن عوض کرده‌است. پیشنهاد تو لااقل با دوسال تاخیر آمد. راه‌حل پلنوم وسیع را من قبل از پلنوم کذائی هیجدهم در "کمیته‌ی برون مرزی" و در نامه‌ی اکتبر ۱۹۸۳ خود به همین "کمیته‌ی برون مرزی" و سپس در همان "پلنوم" و بعد در "نامه به رفقا" مطرح کرده و اصرار نمودیم. اما چنانکه میدانی، گوش گردانندگان حزب به این حرفها بدهکار نبود. تجربه نشان داد که تصور جستجوی یک راه‌حل اصولی از چنین آدمهایی باطل است.

ثانیاً- هر پلنوم وسیع، حتی با شرکت کادرها، لازم‌هاش قبل از هرچیز پذیرش کمیته‌ی مرکزی است. کدام کمیته‌ی مرکزی؟ مولود "کنفرانس ملی"؟ که خودت غیرقانونی‌اش میدانی و شاندرمنی در استعفا نامه‌اش آنرا فاش کرده‌است و از قول فروغیان نقل میکنی که گفته‌است: "امور پلنوم، کنفرانس حقه‌بازی، شاره‌تانی است..!" کدام کمیته‌ی مرکزی؟ سرهمبندی شده در "پلنوم هیجدهم"؟ که باز هم بدرستی در نامدات افشاگرده‌ای که چگونه خاوری به علت مقام پرستی و فرصت طلبی با صفری و لاهرودییهای اخراج شده از کمیته‌ی مرکزی تباخی میکند و تمام اعضای دیگر کمیته‌ی مرکزی فرغوی اخراج شده را در پلنوم ۱۸ ردیف میکند و با ماشین رای آنها یک مشی انحرافی و اپورتونیستی و یک هیات سیاسی متناسب با آن مشی را با رای تیری علنی به

حزب تحمیل مینماید؟ تازه در صحنه‌سازیهای "پلنوم ۱۹"، همدی اعضای کمیته‌ی مرکزی "داوطلبانه" استعفا داده‌اند و "کنفرانس ملی" به قول تو غیرقانونی و فلابی، کمیته‌ی مرکزی جدیدی انتخاب کرده‌است؛ چگونه میشود بر پایه‌ی یک کمیته‌ی مرکزی غیرقانونی و فلابی کار درستی صورت داد؟

از سوی دیگر بنظر تو این گردانندگان کنونی حزب، حاضرند و آنقدر شهامت اخلاقی و کمونیستی دارند که تمام این شعبده‌بازیهارا لغو کرده و از کارهای ضد حزبی خود انتقاد نمایند؟ اگر اینها اینقدر اخلاق و شهامت و سلامت انقلابی داشتند که اساسا دست به اینهمه تقلب و خلافکاری نمیزدند.

ثالثاً- تو برای تشکیل پلنوم وسیع مورد نظرت، پیشنهاد "یک کمیسیون با اتوریته" میکنی و اعضای کمیسیون را همان پنج نفری پیشنهاد میکنی که مخاطب نامه تو هستند. یعنی علی‌خاوری، اکبر شاندرمنی، فروغیان، بابک امیرخسروی و نوروزی!

با شناختی که از تو دارم، اطمینان دارم که پیشنهادهایت از روی دلسوزی و از جفااتی از نوعی لاعلاجی است. خواهش مندم توجه داشته باشی که سه نفر از این پنج نفر اعضای هیات سیاسی دست پخت "پلنوم ۱۸" و "کنفرانس ملی" هستند. تمام خلافکاریها و اخراج ما به دست آنها و با نام آنها صورت گرفته‌است. این آدمها اعتبار و اتوریته‌ای بین رفقا، حتی در میان همان بخشی از توده‌ایها که هنوز هم در تشکیلات حزب توده‌ی ایران هستند، ندارند. فغان توده‌های حزبی و شکایت‌شان از دست همین خاوریه‌است. این خاوری که بنا بنوشته‌ی خودت دهها بار تکرار کرد که اشتباه کرده‌است و توبه میکند باز در همان لحظه‌ی خداحافظی میخواهد به تو کلک بزند. به قول خودت مردردنی میکند. با چنین افراد فاسد و منحطی چه میشود کرد؟ خاوریه‌ها، صفریه‌ها، لاهرودیه‌ها و امثالهم با این حقه و شاراتان بازیها که بدرستی تاکید کرده‌ای، یک عمر خو گرفته‌اند و راهی جز پاکسازی و پرتابشان به قبرستان تاریخ وجود ندارند.

چنین کمیسیونی، صرفنظر از اشکالات متعدد دیگر، این عیب را دارد که از همان آغاز بدبینی و نگرانی همه را بیدار خواهد کرد. شخصا به اینگونه اشخاص کوچکترین اطمینان و اعتماد سیاسی ندارم و از نشستن در کنار آنها و اقدام به هر عمل مشترک اکراه دارم. تصور میکنم که رفیق شاندرمنی هم با من هم عقیده باشد.

رابعا- نوشته‌ای "طی چند ماه اخیر من با اسنادی که دو گروه علیه یکدیگر منتشر کرده‌اند آشنا شدم و به این نتیجه رسیدم که یک گروه از جوانان پر شور اراده کرده‌اند گذشته‌ی حزب را مطالعه نموده و عیوب کار را پیدا کرده، میخواهند به حزب بهبودی دهند. چنین برخوردی به مسائل طبیعی است. زندگی نشان داد که یک عده رهبری را بدست گرفته با خصومت و با متدهای دیکتاتوری میخواهند حزب را اداره کنند. شش نفر اعضای کمیته‌ی مرکزی و مشاورین را از کمیته‌ی مرکزی اخراج کردند. بایستی پلنوم وسیع و قانونی دعوت میشد تا همه یکجا مسائل را حل و فصل میکردند، نه آنطوریکه عملی شده. بایستی بگویم خیلی از رفقای ما اصلا اطلاع دقیقی درباره تحولات اخیر دنیا درک نکرده و خلاف آن رفتار کرده‌اند. تو گوئی این رفقا از تصمیمات خیلی جدی

کنگره‌ی ۲۷ حزب لنین را اصلاً نفهمیده و خلاف آن عملی میکنند. حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم ریشه‌ای را عمیقاً درک نموده کوشش بکند تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دمکراسی، مردمی و انقلابی میتواند باشد دنبال کنیم. اجازه می‌خواهم نظرم را درباره‌ی یکی دو مطلب توضیح بدهم:

۱- از سوی خود و همه هم‌زمانی که اینک پرچم توده‌انگیزی مبارز جدانشده از حزب را برافراشته‌اند، از تفاهم و پشتیبانی تو، چه در همین نامدی اخیرت و چه در نامه‌های خصوصی قبلی و صحبت‌های حضوری و پیامهای دلگرم‌کننده‌ات، نسبت به حرکت‌مان سپاسگذارم. تأیید کمونیست‌های پر تجربه و کارگشته و سالمی مثل تو و شاندرمنی، محک صحت راه دشواری است که ما پیش گرفته‌ایم. تأیید رفقای از تبار شما، قطب نمای حرکت ماست. باشد که همیشه در خور اعتماد شما باشیم.

رفیق اردشیر عزیز اطمینان داشته‌باش که ما هم به حیدر عمواغلی‌ها، سلفقزاده‌ها، حسابی‌ها، نیک‌بین‌ها، ارانی‌ها، سیامک‌ها، روزبه‌ها، آرسن‌ها، حکمت‌جوها، دادش تقی‌زاده‌ها، تیزابی‌ها، رحمان هاتفی‌ها، کی‌منش‌ها و صدها و صدها کمونیستی که در صفوف حزب کمونیست ایران و حزب توده‌ی ایران، هرکدام به‌نحوی جان باختند، می‌اندیشیم و از آنها الهام می‌گیریم. همانطوری که تو می‌خواهی ما بپذیریم قول داده‌ایم که "همیشه اصولی حزبی، اصول انسانی را اجرا کنیم، هیچ‌وقت ماستمالی نکنیم، مردانه به مسایل برخورد کنیم، به ملت و زحمتکشان ایران احترام بگذاریم.

اگر ما از این دستگاه بوروکراتیک و فاسد جدانشده‌ایم درست بخاطر همین اصول و اجتناب از ماستمالی کردن مسایل بوده‌است. ما با خروج از حزب توده‌ی ایران، با کل سیستم معیوب و بیگانه به شرایط مشخص جامعه‌ی ایران، از اپورتونیسیم مژمن و رفرمیسم آن پا درک و عملکرد ناسالم و غیر لنینی آن از انترناسیونالیسم پرولتری این حزب، یکبار برای همیشه مرزبندی کرده‌ایم.

بریدن از چنین سیستم فکری - تشکیلاتی و انشعاب از چنین حزبی، تنها آلترناتیو سالم و انقلابی در برابر هر توده‌ایست که می‌خواهد به کمونیست‌ها تکیه در راه آرمانهای انقلابی و طبقه‌ی کارگر ایران جان باختند احترام گذاشته و به ملت و زحمتکشان ایران بیاندیشد. هر انشعابی مدموم نیست. مگر بلشویکیها، اسپارتاکها و سایر دستجات کمونیستی که از احزاب اپورتونیسیت و رفرمیست و سازشکار سوسیال دمکرات وابسته به انترناسیونال دوم انشعاب کردند کار خطائی انجام دادند؟

در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" که امیدوارم فرصت مطالعه‌ی آنرا داشته‌ای، تأکید کرده‌ام که "مضمون اصلی مبارزات درون حزبی چند سال اخیر، مبارزه میان دو سیستم فکری کاملاً متضاد، دو اعتقاد متناقض از اصالت طبقه‌ی کارگر و نقش آن در انقلاب دمکراتیک، دو سبک و شیوه‌ی کار تشکیلاتی متباین، دو درک و تلقی متفاوت از نقش و وظیفه‌ی حزب در ایران و روابط بین‌المللی آن بوده‌است. بدینسان همزیستی این دو دنیای بکلی متفاوت از یکدیگر و متضاد با هم غیر ممکن می‌بود." ص - ۴۷ و در جای دیگر، "بدین منوال، نیروهای بالنده و سالم حزبی که در جریان چند سال

مبارزات درونی فعالانه شرکت داشتند، در عمل به این نتیجه‌ی قطعی رسیدند که تضاد موجود با سیستم حاکم در حزب، تضاد آشتی ناپذیر است و چهار چوب بوروکراتیک و استبدادی حزب توده‌ی ایران امکان هرگونه تکامل سالمی را غیر ممکن ساخته‌است. لذا تنها راه، خروج انقلابی از این تشکیلات فاسد است. ص - ۴۹

رهبری حزب با مغلطه‌کاری و حقه‌بازی می‌خواهد بنام شهیدان راه طبقه‌ی کارگر و آزادی حزب، که تو در نامه‌ات نمونه‌های آنرا اسم برده‌ای، از احساسات پاک توده‌ایها و روابط و علائق عاطفی آنان سوءاستفاده کرده و خود را در قالب آنان عرضه نموده و با قاطی کردن خود با این قهرمانان، همدردی و همبستگی توده‌ایهای داخل تشکیلات را جلب نماید.

اما حساب این رهبری فاسد و علاج ناپذیر حزب توده‌ی ایران و گروهی از کادربلای فرصت طلب و بی شخصیتی که مدیحه سرایان این رهبری هستند، از حساب توده‌ایهای سالمی که هنوز هم به این تشکیلات پوسیده وابسته‌اند و به ویژه صدها و صدها توده‌ای سرگردان در داخل کشور، که از روی بی اطلاعی، به نحوی خود را در ابوابجمعی این حزب میبینند، جداست.

تو در خاطرات سیاسی‌ات نشان داده‌ای که چگونه از همان آغاز تشکیل حزب توده‌ی ایران، مبارزه میان دو جناح سالم و ناسالم، انقلابی و رفرمیست، طرفداران مشی اصولی و فرصت‌طلبان، تضاد میان نیک و بد، وجود داشته‌است.

در نوشته‌ی "سرنوشت تاریخی حزب توده‌ی ایران" تلاش کرده‌ام نشان بدهم چگونه همین مبارزه، که تو برای سالهای اول حیات حزب نشان داده‌ای همچنان ادامه داشته‌است و خودت شاهد آن بوده‌ای.

نیروهای سالم همیشه در بدنه‌ی حزب و حتی در رهبری آن فعال بوده‌اند. اما متأسفانه تا بحال، سیستم بوروکراتیک حاکم بر حزب و بویژه رهبری آن، اجازه نداده‌است که تضادهای درون حزبی بطور سالم و طبیعی رشد نموده و به نفع نیروهای سالم و انقلابی حل گردد.

ویژگی و موفقیت حرکت توده‌ایهای مبارز در اینست که در جریان آن، نیروهای سالم و بالنده‌ی حزب برای اولین بار موفق به نفی دیالکتیکی حزب توده ایران شدند. بدین معنا که در طی مبارزات خود، هر آنچه را که در این حزب منفی و فرسوده بود در هم‌ریخته و طرد کردند و هر آنچه را که مثبت و بالنده و بی عیب مینمود حفظ کرده و ارتقاء دادند. بدینجهت، جدا شدن و یا انشعاب ما از حزب توده‌ی ایران یک واقعه‌ی مثبت و درچارچوب تشکیلات بوروکراتیک و استبدادزده‌ی حزب، یک عمل ناگزیر و انقلابی بوده‌است. لذا نباید موجب نگرانی خاطر آن رفیق ارجمند باشد. ما اطمینان داریم که تو با آگاهی بیشتر از کم‌وکیف جریان، حتماً به تایید و تشویق آن خواهی پرداخت.

تاکید این نکته هم ضرورت دارد که با وجود جداشدن جمعی ما، هنوز هم نیروهای سالم در صفوف آنچه که از حزب توده ایران باقیمانده‌است، یافت میشود. ما این رفقا

را برادران تنی خود میدانیم. منتهی معتقدیم که کاربری و تاثیر گذاری رزمی آن بعد از خروج توده‌ایهای جدا شده از حزب، برای مقابله با ایندستگاه بوروکراتیک و غاصب و حيله‌گر که هرگونه حیات و عملکرد دمکراتیک در حزب را سلب کرده‌است، بسیار بسیار ضعیف شده است. ادامهی حیات بیشتر در چنان جوی، بتدریج نیروهای سالم باقیمانده را هرز داده و بی اعتبار خواهد ساخت.

لذا بنظر من، تنها راه‌حلی که در برابر اعضای حزب توده‌ی ایران باقیمانده‌است، بریدن از ایندستگاه و پیوستن به توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب است. هر تلاش دیگری برای احیای حزب توده‌ی ایران دیتر بیموده میباشد و آب در هاون کوبیدن است.

وحدت انقلابی توده‌ایهای سالم نه در چارچوب حزب توده‌ی ایران بلکه در خارج از آن و در صفوف و چارچوب تشکیلاتی توده‌ایهای مبارز جدا شده از حزب تحقق یافتنی است.

۲- حرف بسیار درست و آموزنده زده‌ای. که میگوئی این اشخاص تحولات اخیر دنیا را درک نکرده‌اند و خلاف آن رفتار میکنند. این افراد واقعا روح کنتره‌ی ۲۷ و تحولات عظیم و ریشه‌ای را که رفیق گورباچف معمار آنست نفهمیده‌اند و هرگز هم قادر به درک آن نیستند، زیرا، از قماش دیگری بوده و به دنیای استالین و میجرجعفر باقروف تعلق دارند. رفیق گورباچف صریحا و علنا اعلام کرده‌است که در داخل حزب کمونیست اتحاد شوروی نیروهای هستند که با تمام توان خود در برابر اقدامات وی برای تامین و تعمیم دمکراسی حزبی و اجتماعی و پاکسازی حزب و جامعه از عناصر فاسد و منحط و احیای نرمهای لنینی، مقاومت میکنند. از جمله‌ی این نیروهای محافظه‌کار و ارتجاعی، سیستم حزبی و دولتی حاکم بر آذربایجان را نمونه میاورند، که گهواره‌ی بخشی از گردانندگان اصلی رهبری کنونی حزب توده‌ی ایران و حامیان آنهاست.

خاوری‌ها، صفری‌ها و لاهرودیها سبیل چنین مقاومت و محافظه‌کاری بوده و در آرزوی خاتمه‌ی عصر گورباچف هستند.

رفیق گرامی البته من میفهمم وقتی که تو مینویسی "حزب ما هم بایستی این تحولات عظیم و ریشه‌ای را عمیقا درک نموده و کوشش بکنی تا ما هم در امور حزبی راه درست را که راه دمکراسی، مردمی و انقلابی میتواند باشد." دنبال کنیم، منظورت چه میباشد. تو میخواهی به این آدمهای کند ذهن، محافظه‌کار بفهمانی که دنیا عوض شده‌است و باید پنبه‌ها را از گوش خود در آورده و فریادها را بشنوند، چشمان کم سوی خود را باز کرده، تحولات حزب کمونیست اتحاد شوروی را ببینند و سمت حرکت را در یابند و خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهند و در امور حزبی راه درست و نوین دمکراسی، مردمی و انقلابی را در پیش گیرند.

اما اینجا یک مساله‌ی اساسی و بنیادی مطرح‌است که اجازه می‌خواهم با تو که همواره یک کمونیست با شخصیت و مستقل‌الرای بوده‌ای و همدی ما را در اتخاذ چنین راه درستی سرمشق بوده‌ای در میان بگذارم. چرا کمونیستهای ایرانی و بطور مشخص

توده‌ایها، باید بمانند و منتظر باشند تا تحولاتی در حزب کمونیست اتحاد شوروی در جهت مثبتی بوجود آید تا آنرا سرمشق خود قرار دهند؟

رفیق گورباچف صادقانه میگوید که چندین دهه عقب ماندگی داشته‌اند و "در بسیاری از زمینه‌ها در سطح دهه‌های ۳۰ و ۴۰ باقیمانده‌اند، در حالیکه جامعه در جریان حل مسایل اساسا متفاوتی بود." رفیق گورباچف در ادامه‌ی صحبت خود تاکید میکند که "ریشه‌های اینوضع بگذشته‌های بسیار دور بر میگردد. باید آنها را در شرایط تاریخی مشخصی جستجو کرد که در آن به دلیل عواملی که میدانیم بحثهای جاندار و تفکر خلاق از تئوری و علوم اجتماعی رخت بریست و بجای آن، ارزیابیها و قضاوتهای آمرانه به حقایق شکست ناپذیری تبدیل شدند و کار تئوریک صرفا به تفسیر ارزیابیها و قضاوتها محدود گردید" ما کمونیستهای ایرانی که در درجه‌ی اول در برابر انقلاب ایران و طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان میهنمان مسئولیت داریم، چه گناهی کرده‌ایم که حتما باید محکوم به چنین اوضاع و احوالی باشیم؟ چرا کمونیستهای ایرانی نباید مستقلا بیاندیشند و با عقل خود و خردجمعی در باره‌ی آنچه که برای حزب و مردم و زحمتکشان ایران صلاح است تصمیم بگیرند؟ مگر مارکسیسم - لنینیسم علم نیست؟ پس چرا کمونیستهای ایرانی شایستگی و قدرت فراگیری مستقل آنرا ندارند و باید دیگران، که به جوامع متفاوتی تعلق دارند و با مسایل دیگری سروکار دارند، و لو هر قدر عزیز و مورد احترام ما باشند، باید راهبر و راهنمای ما حتی در مسایلی باشند که مستقما به جنبش کمونیستی ایران مربوط میشود.

خوشبختانه ما با اندیشه و عقل مشخص و مستقل خود از حزب و رهبری، مبارزه برای تامین دموکراسی حزبی و استقرار نرمهای لنینی، مبارزه برای پایان دادن به شیوه‌ها و روابط ناسالم را در اوج دوران برژنف آغاز کردیم. درست است که آنوقت سرکوب شدیم اما با استقامت و اطمینان به صحت راه خود، مبارزه را ادامه دادیم.

ما خوشحالیم، صادقانه هم خوشحالیم که تحولات اخیر در اتحاد شوروی از جهاتی حقانیت مبارزات ما را نشان داد. آرزوی ما اینست که اقدامات ر. گورباچف در پاکسازی و مبارزه با فساد و انحطاط و دمکراتیزه کردن حزب و جامعه و انسانی تر کردن سیمای سوسیالیسم آنقدر گسترش یافته و تعمیق بیابد که دامنه آن به فرقه‌ی دمکرات آذربایجان و حزب توده‌ی ایران هم برسد. مسلما چنین روزی را از صمیم قلب جشن خواهیم گرفت. زیرا مقدم بر هر چیز، اثبات‌گر این حقیقت خواهد بود که راه لنینی که کنگره‌ی ۲۷ از سر گرفته‌است، تعمیق همه جانبه یافته و برکشت ناپذیر شده‌است.

وقتی رفیق گورباچف از ضرورت "تجدید سازماندهی و روند دمکراتیزه کردن عمیق لازم" و "تغییرات بنیادی و واقعا انقلابی در تمام عرصه‌ها" سخن میگوید، تاکید میکند: "چنین چرخش رادیکالی به این دلیل ساده ضروری است که ما هیچ راه دیگری نداریم. ما نمیتوانیم عقب بنشینیم. بعلاوه جایی برای عقب نشینی نیز نداریم. ما وظیفه داریم بدون تزلزل و پیگیرانه مشی پلنوم آوریل و کنگره ۲۷ را عملی سازیم، به پیش رویم و جامعه را به سطح کیفی نوینی برسانیم." این صحبتها الهام بخش ما و مایه‌ی

امید ماست.

آن چیزی که ما از رفیق گورباچف، و رفقای شوروی انتظار داریم در درجدهی اول این نیست که ترتیبات فنی یک پلنوم وسیع قانونی یا یک کنفرانس معتبری را فراهم ببینند و برای حل بحران حزب توده‌ی ایران میانجیگری کنند. ما قویا معتقدیم و بر این پایه هم عمل میکنیم که مسایل مبتلی به جنبش کمونیستی ایران را خودمان و با کمک سایر گردانهای کمونیستی ایران حل نمائیم.

انتظار ما از رفیق گورباچف و رفقای شوروی در درجدهی اول اینست که پشتیبانی مادی و معنوی خود را از ایندستگاه فاسدی که بنام حزب توده‌ی ایران آبروی کمونیستهای ایرانی را در برابر زحمتکشان و مردم ایران بر باد میدهد و به اعتبار و حیثیت خود اتحاد شوروی در جامعه‌ی ایران صدمه میرساند، بردارند. زیرا این دستگاه بدون کمکی مادی و معنوی رفقای شوروی دو ماه دوام نمیآورد. واقعیت اینست که بخشی از توده‌ایهای شریف، علیرغم خون‌دلی که از این رهبری فاسد و منحط و نالایق دارند و هیچ امیدی هم به آینده‌ی آن ندارند، عمدتا بخاطر احترام و اعتقاد و دلبستگی به اتحاد جماهیر شوروی است که در داخل این مخروبه که بهر لحظه ممکنست بر سرشان خراب شود، به انتظار معجزه نشسته‌اند. آنروزیکه حزب کمونیست اتحاد شوروی به واقعیت جنبش کمونیستی ایران، آنچنانکه امروز هست بنگرد و بخشی را در برابر بخش دیگر ممتاز نسازد، فقط پس از آنستکه محیط واقعا سالم و قابل اطمینان و شرایط لازم برای استقرار روابط برادرانه و برابر و همبستگی انقلابی واقعی بین کمونیستهای ایرانی و حزب کمونیست اتحاد شوروی بوجود خواهد آمد. زیرا همانگونه که انگلس آموخته‌است، همبستگی بین‌المللی فقط بین برابرها ممکنست. من بارها نوشته‌ام و در آخرین ملاقاتمان هم در ایروان تاکید کردم که ما با شوروی ستیزی که جوهر آنرا کمونیزم ستیزی تشکیل میدهد قویا مرزبندی داریم و هرگز در چنین جریاناتی شرکت نخواهیم کرد. آنچه ما میخواهیم و تو هم یک عمر برایش مبارزه کرده‌ای، جز استقرار یک روابط بین‌المللی سالم مبتنی بر "همبستگی، پشتیبانی متقابل، احترام به استقلال و برابری حقوق و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر" نمیباشد. (اسناد کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری مسکو ژوئن ۱۹۶۹).

مشوق ما در ادامه‌ی راهی که در پیش گرفته‌ایم این سخنان رفیق گورباچف در کنفرانس ۲۷ می باشد که تاکید میکند. "حزب کمونیست اتحاد شوروی بر آن نیست، که احزاب کمونیست باید همواره یکسان بیاندیشند و در تحلیل مسایل، هم نظر باشند. به نظر ما تنوع اندیشه‌ها به معنی تفرقه‌ی جنبش نیست. از سوی دیگر، وحدت نیز ارتباطی بهمین شکلی، دنباله‌روی، مداخله در امور یکدیگر و ادعای یک حزب مبتنی بر دانستن انحصاری حقیقت ندارد." آیا رهبران حزب توده‌ی ایران ظرفیت درک این معقولات را دارند؟

ما صمیمانه خواستار استقرار پیوند بیکارجویانه‌ی کمونیستی و انقلابی با همدی احزاب کمونیستی و کارگری جهان و بطور کاملا طبیعی، در درجدهی اول با حزب

کمونیست اتحاد شوروی هستیم. انتقاد ما از روابط ناسالم گذشته و موجود به معنای خصومت با احزاب برادر نیست. انتقادات ما در این رابطه، از موضع رفیقانه و با دلسوزی به مبارزه مشترکمان علیه ارتجاع و امپریالیسم و برای تامین صلح جهانی و پیروزی سوسیالیسم است. پیوند پیکار جویانه و استقرار روابط و همبستگی بر پایه سالم، در درجهی اول اعتبار بین‌المللی اتحاد شوروی را در جهان بالا میبرد.

یادآوری این نکته هم ضرورت دارد، دیگر مدتی است که جنبش کمونیستی ایران در حزب توده‌ی ایران خلاصه نمی‌شود و در انحصار آن نیست، بلکه این جنبش مستقل از آن وجود دارد و می‌رزد. این جنبش علیرغم تشنگی و پراکندگی صفوف آن، از درجات معین و امید بخشی از بلوغ برخوردار است. بخش عمده این گردانهای کمونیستی به مناسبت خطاها و انحرافات بیشمار رهبری حزب توده‌ی ایران نسبت به این حزب بی اعتمادند و از هرگونه تماس و رابطه و اتحاد عمل با آن، حتی در کوچکترین مسایل سیاسی - اجتماعی و مبارزاتی، احتراز میکنند. حزب توده‌ی ایران اینک در انزوای کامل بسر میبرد و در میان توده‌های زحمتکش و مردم ایران بویژه بمناسبت سیاست اپورتونیستی و دنباله‌روی‌اش از روحانیت مرتجع ایران و لطمات و صدماتیکه از این جهت به کل جنبش چپ ایران وارد آورده‌است، به حق خشمگین هستند.

توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب صادقانه سوال میکنند که چرا احزاب برادر و بویژه حزب کمونیست اتحاد شوروی که کاملاً از اوضاع داخلی آن با خبرند، هنوز هم در "زنده" نگهداشتن این جسد نیمه جان اصرار می‌ورزند!

رفیق اردشیر گرامی!

برای اطلاع تو باید بگویم که توده‌ایهای مبارز جداشده از حزب، در حال حاضر در کار تدارک نهائی روند دمکراتیک اعلام موجودیت و بیان هویت هستند. بزودی کنفرانس تدارکاتی سرتاسری با شرکت نمایندگان از سازمانهای کشوری مختلف برگزار خواهد شد. هدف عمده‌ی آن انتخاب یک هیات موسسان است که سازماندهی یک نشست صلاحیتدار سرتاسری را بعهده خواهد داشت. در این نشست صلاحیتدار سرتاسری است که اعلام موجودیت رسمیت خواهد یافت. ما امیدواریم و حتی اطمینان داریم که رفیق اردشیر با پشتیبانی و راهنماییهای خود، بهمه فرزندان خود دلگرمی و قوت قلب خواهد داد.

از قول من به آياخانم این "حیات یولداشی" نازنینت که از تو مواظبت میکند و باوجود بیماری زحمت کشیده نامهی مشروح ترا ماسین کرده و امکان داده‌است که ما از نظریات و راهنماییهایت بهره‌مند شویم، سلام برسان.

سلامتی و طول عمر هر دو را آرزو مندم

بابک

www.iran-archive.com

بہاؑ یک ونیم مارک آلمان غربی